

درس اخلاق از کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام

درس اخلاق حضرت آیت الله موحدی کرمانی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد(ص) و على اهلبيته الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين لاسيما على بقية الله في الارضين.

خوشحال هستم از دیدار شما بزرگان و سروران و تصمیم گرفته‌ام که بحث خودم را پیرامون کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین(ع) قرار بدهم. من در رابطه با کلمات قصار که در پایان نهج البلاغه است جمله‌ای را از ابن ابی‌الحدید نقل می‌کنم که ایشان در شرحی که بر نهج البلاغه دارد، وقتی می‌خواهد وارد این بحث بشود جملاتی می‌گوید: «اعلم أن هذا الباب في كتابنا كالروح من البدن و السواد من العين» می‌گوید این بخش از نهج البلاغه و این مجموعه از کلمات قصار در حکم روح است نسبت به مجموعه نهج البلاغه و نسبت این کلمات به کل نهج البلاغه نسبت سیاهی چشم است به چشم که تمام نقش بینایی را آن سیاهی دارد.

«و هو دُرّه المكنونه التي سائر الكتاب صدقها» این کلمات دُر است و بقیه نهج البلاغه صدف این دُر است. خوب یک آدم مطلعی مثل ابن ابی‌الحدید این نظر را می‌دهد. مجموعه کلمات قصار ۴۵۲ کلمه است که اصطلاحاً به آن حکمت هم می‌گویند و انصافاً که فوق‌العاده کلمات وزین است. البته تمام کلمات امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم الصلاة و السلام وزین است ولی به نظر من اینها یک ویژگی خاصی دارد و ضمناً ما می‌توانیم این کلمات کوتاه را حفظ کنیم.

اگر ما چهل تا از این کلمات را حفظ کنیم و دستورالعمل زندگیمان قرار بدهیم موجب می‌شود که در قیامت خداوند ما را در صف فقها محشور بکند چرا که آنقدر رحمت خداوند واسع است که معصوم می‌فرماید: اگر شما چهل تا از این روایات را حفظ باشید خداوند شما را با آنها محشور می‌کند و ما ان شاءالله همنشین آن بزرگان خواهیم بود. ما می‌توانیم همت کنیم و چهل تا از این کلمات را حفظ کنیم.

اولین جمله و اولین کلمه این است، می‌فرماید: «**كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنَ اللَّبُونِ لِظَهْرِ فَيْرِكَبٍ وَ لِاضْرَعِ فَيْحَلْبٍ**» حضرت می‌فرماید در فتنه تو مانند ابن لبون باش. لبون به معنای صاحب شیر است ابن لبون یعنی بچه مادری که آن مادر صاحب شیر است. اصطلاحاً این ابن لبون به بچه شتر دو ساله گفته می‌شود که در این سن و حال هیچ استفاده‌ای از او نمی‌شود کرد. نه می‌شود سوارش شد زیرا هنوز پشت محکمی ندارد و سنش کم است و نه شیر دارد، چون نر است. بنابراین هیچ استفاده‌ای از او نمی‌شود کرد. حضرت می‌فرماید: در فتنه‌ها شما مانند ابن لبون باشید یعنی سعی بکنید که هیچ استفاده‌ای از شما نکنند و هیچ بهره‌ای از شما نگیرند. المنجد برای فتنه چهار معنا نقل می‌کند به عنوان لفظ مشترکی که چند معنا دارد. ولی انسان می‌تواند از چهار معنای آن به یک معنای جامع برسد. یکی از معانی فتنه ضلالت و کفر و گمراهی است که تعبیر «**فَتْنُ الْفُلَانِ أَضْلُهُ**» فلانی را در فتنه قرار داد یعنی گمراهش کرد. «**فَتْنُ الْفُلَانِ عَنِ رَأْيِهِ**» یعنی جلوی رأی فلانی را گرفت و نگذاشت آن رأی را که دارد دنبال کند یا به دیگران بگوید.

آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: «**أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ**» می‌فرماید: مردم چه فکر می‌کنند؟ فکر می‌کنند همینکه به زبان بگویند ما ایمان آوردیم کافی است. نه حتماً برای اینها فتنه‌هایی هست. این فتنه در این آیه می‌تواند به همین معنا باشد و گرفتاریهایی می‌تواند برای انسان پیش بیاید که این قدرت را دارد که آدم را از دین برگرداند ولی آنچه که خواسته شده این است که خودش را حفظ کند یا آن آیه شریفه که می‌فرماید «**قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ**» این هم از همان معنای اول فتنه است، بائمه کفر و سران کفر بجنگید تا دیگر فتنه‌ای وجود نداشته باشد. یعنی دیگر کسی نتواند جلو انسانها بایستد و نگذارد انسانها رشد کنند و دین دار شوند. فتنه طاغوت‌ها همین است که نمی‌گذارند انسانها به آن اهداف خودشان برسند یعنی در واقع باید بجنگند تا آنگاه که آزادی فکر و عقیده کاملاً در جامعه حاکم شود و مانعی سر راه انسانهایی که دنبال خدا هستند نباشد.

این یک معنای فتنه و بیشتر به نظر می‌رسد معنای «**كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنَ اللَّبُونِ**» همین معنا باشد.

معنای دیگر فتنه آزمایش و امتحان است. زرگر در مورد طلا اعمال فتنه می‌کند یعنی می‌خواهد آزمایشش کند. طلا را به داخل کوره می‌برد تا ببیند این خالص است یا ناخالصی دارد. این فتنه به معنای امتحان است و به سنجی که با آن طلا و نقره را امتحان می‌کنند فتنه می‌گویند.

پس این هم یک معنای فتنه که به معنای امتحان و آزمایش است و شاید آن آیه شریفه «أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» همین معنای امتحان هم در آن باشد.

معنای سومی که المنجد ذکر می‌کند می‌گوید فتنه به معنای شیفته شدن و عاشق شدن است. مفتون به مال یعنی آن کسی که در مورد مال شیفته و دل‌باخته شده است. این مفتون به مال است و همینطور کسی که در مورد فرزنداناش مفتون شده یعنی دیگر حاضر نیست فرزنداناش خطری را تحمل کنند. معنای «أَمَّا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» این است. و معنای دیگر فتنه اینکه به معنای نوع است «العمر فتنان حلو و مر» زندگی دو نوع است، شیرین و تلخ. آنچه در این حدیث «كن في الفتنه كاهن اللبون» است ناظر به این معنا است که جایی که تخصصها و درگیری‌ها بین دو گروه وجود دارد و دو گروه هم بر باطلند، مانند درگیری بنی امیه و بنی عباس این چنین جایی را فتنه می‌گویند، هر یک از دو طرف می‌خواهند تورا وادار کنند که بیایی و به آنها ملحق شوی می‌فرماید در این موارد مانند ابن لبون باش، سعی کن طرفین هیچ استفاده‌ای از تو نکنند. نه از نیروی تو و نه از آبرو و شرف و نه از مال و دارایی‌ات استفاده کنند. در مورد گروه اول تعبیر شده «لا ظَهْرَ فَيُرْكَبُ» این بچه شتر دو ساله نه پشتی دارد که بشود سوارش شد «و لا ضَرْعَ فَيُهْلَبُ» و نه پستانی و شیری دارد که بتوان از شیر او استفاده کرد. این یک زرنگی است. حضرت صادق صلوات الله علیه در آن مقطع و در آن فتنه خودشان را کاملاً کنار می‌کشیدند و بنی عباس سعی می‌کرد که از آن حضرت استفاده کند اما حضرت دقت می‌کردند و وارد نمی‌شدند. این یک دستور کلی است که در مواقعی که دو گروه یا چند گروه بر باطلند و می‌خواهند بر اساس اهداف مادی خود از انسان استفاده کنند، انسان باید سعی کند که هیچ استفاده‌ای از او نکنند و از نظر دینی این یک مبنای خیلی قوی دارد.

جمله بعدی این کلمات قصار این است: «أزرى بنفسه من استشعر الطمع» این جمله خیلی کوتاه است و می‌توان آنرا حفظ کرد و خیلی هم بدرد انسان می‌خورد. آن کسی که در زندگی شعارش طمع است، خودش را پست و حقیر کرده. آزری به معنای تهاون است، چنین کسی وهن و سستی و خواری برای خودش پسندیده به واسطه همین شعار طمع، معنای طمع روشن است و لازم به توضیح نیست ولی انواع طمعها را می‌توانیم بیان کنیم. در روایات این مضمون آمده که: یک نوع طمع و حرص در طلب دنیا است. طمع و حرص قریب به هم است. گاهی است که انسان یک زندگی عادی را پیش گرفته و یک وضع معمولی و درآمد معمولی هم دارد. اسلام می‌گوید به همین وضع قانع باش. در حدیث است که بگویند «اللهم ارزقني الكفاف»

خدایا به من به اندازه کفاف بده یعنی به من یک زندگی بده که کفایت امر مرا بکند و نیازهای من تأمین بشود، بیشتر نمی‌خواهم. دنبال بیشتر نباش چراکه بیشتر از این وبال است. آنهایی که دنبال اندوختن بیشتر هستند، این می‌شود حرص و طمع. اگر بدست دیگران باشد و آدم طمع کند این دنبالش ذلت و خواری است. البته سعی خودت را بطور طبیعی در زندگی بکن ولی آنچه که باید نصیب تو بشود خواهد شد و از راه طمع وارد نشو.

حضرت صادق (ع) می‌فرماید: چقدر زشت است که مؤمن میلی و علاقه‌ای به چیزی داشته باشد و آن علاقه او را دلیل و خوار کند. حضرت زین‌العابدین (ع) می‌فرماید: من تمام خوبیها را در یک چیز یافتم و آن اینکه انسان طمعش را از آن چیزی که در دست مردم است قطع کند و اهل طمع نباشد. سعدان می‌گوید از حضرت صادق سؤال کردم: آن چیزی که ایمان را در دل بنده ثابت و مستقر می‌کند و دیگر این ایمان مستودع نمی‌شود تا شیاطین بتوانند دم مرگ این ایمان را از انسان بگیرند چیست؟ فرمود: الورع، پرهیز، پرهیز از آلودگی، پرهیز از گناه و انواع آلودگی‌ها. سؤال کردم چه چیزی است که ایمان را از دل بیرون می‌برد؟ فرمود: الطَّمع. یکی از چیزهایی که ریشه طمع را در دل انسان می‌خشکاند، این است که انسان حب دنیا را از دلش بیرون کند. این یک دستور اصلی است قرآن در مورد دنیا می‌فرماید: «قُلْ مَتَاعِ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» نمی‌فرماید دنیا هیچ نمی‌ارزد. چرا، یک متاع است، یک وسیله بهره‌گیری است می‌توانید از دنیا بهره‌گیری کنید اما بدانید در مقابل آخرت، کم و ناچیز است. این نکته مهم است که وقتی انسان آخرت را شناخت دنیا کوچک می‌شود. آرزوی هر چیزی یک نوع طمع است. نگهداری آن نیز یک نوع طمع است می‌خواهد این سکه‌های پول را به فقرا بدهد اما طمع نمی‌گذارد و اینها را نگه داشته است و طلب آن هم احیاناً طمع است. چون وقتی که به چیزهایی که دست مردم هست طمع می‌کند طبعاً به آن حاجت پیدا می‌کند و در مقابل آنکسی که آن چیز در دستش هست خضوع می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «اَكْبُرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بَرَقِ الْمَطَامِعِ» بیشتر آنجاهایی که عقلها شکست می‌خورند آنجاست که چهره طمع ظاهر می‌شود و عقل را مغلوب می‌کند و شکست می‌دهد. پس این کلمه کوتاه «ازری بنفسه من استشعر الطَّمع» یعنی آن کسی که شعارش را در زندگی طمع قرار می‌دهد این خودش را خوار کرده است.

جمله دیگر امیرالمؤمنین (ع) این است: «رَضِيَ بِالذَّلِّ مِنْ كَشْفِ ضَرَّةٍ» می‌فرماید کسی که بدبختی خودش را آشکار می‌کند و به دیگران می‌گوید، حالا هر نوع بدبختی باشد، وقتی به

دیگری می‌گوید، با این کارش خودش را ذلیل و خوار می‌کند. دستور است که ما حتی الامکان گرفتاریها و مصائب و سختی‌ها را هر چه هست، نگوئیم، مکتوم کنیم. چه نیازی است که انسان به دیگری بگوید؟

جمله دیگری از کلمات قصار این است: «و هانت علیهِ نفسه من أمرٍ علیهِ لسانُهُ» این کلمات بسیار کوتاه است و خیلی جالب است که آدم این کلمات را حفظ کند و در زندگی جلو چشمش باشد می‌فرماید: آن کسی که حکومت بر خودش را بدست زبان داده و زبانش را امیر خودش قرار داده، دیگر زبان تحت حکومت او نیست «هانت علیهِ نفسه» باید آماده خواری باشد چراکه او خوار و بیچاره می‌شود. امیرالمؤمنین در کلمه ۳۶۳ می‌فرماید: «لا تَقُلْ ما لا تَعْلَم» چیزی که نمی‌دانی نگو، خیلی‌ها گرفتار می‌شوند بدلیل اینکه یک چیزی را شنیده و می‌گویند آن هم به دیگری می‌گوید و یک دفعه یک چیز شایع می‌شود. هر چیزی که نمی‌دانی نگو. و بالاتر اینکه «هل لا تَقُلْ كُلَّ ما تَعْلَم» همه آنچه را هم می‌دانی نگو. در مورد آفات لسان کتابها نوشته شده است و جا دارد که این عضو شرور را کنترل کنیم. گاهی انسان گرفتار غیبت می‌شود، قرآن کریم می‌فرماید: «أَحِبُّ أَحَدَكُمْ اَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً» دوست می‌دارید گوشت برادر مرده خودتان را بخورید. نه. پس بدانید، غیبت، خوردن گوشت برادر مرده است. انسان خیلی باید دقت بکند و بزرگان خیلی دقیق بودند. در هر حال غیبت یک آفت زبان است. تهمت که دیگر بدتر است چیزی که طرف از آن بری است، انسان به او نسبت بدهد. یا به صرف سوءظن کلامی بگوید. مسئله خیلی مهمی است که قرآن هم تصریح دارد که «اجتنبوا كثيراً من الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اثمٌ» گاهی یک مقدماتی به ذهن کسی می‌آید و در مورد یک کسی قضاوتی می‌کند ولی بعداً معلوم می‌شود که همه اینها خیالات بوده است. دروغ نیز خطر عظیم زبان است. اهانت به یک مسلمان گاهی در لباس شوخی نیز حرام است. اهانت در هر لباسی که باشد شوخی باشد یا جدی تحقیر و کوچک کردن مؤمن و حرام است. فحش دادن و یک کلمه تحقیرآمیز گفتن مجاز نیست و بعضی از فحشها حد دارد ولو تلویحاً و با اشاره گفته شود. جمله معروفی است که زبان احوال سر را می‌پرسد و سر می‌گوید اگر تو دست از من برداری و به من کار نداشته باشی من حالم خوب است. حضرت پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: آیا آنهایی که به رو به آتش می‌افتند، عامل آن چیزی جز محصول زبانشان است؟ حرفهایی زده‌اند که مستحق آتش شده‌اند. از این روایت استفاده می‌شود که اکثر کسانی که به جهنم می‌روند بخاطر این است که زبانشان را کنترل نمی‌کنند و در روایت است که: چیزی که به تو مربوط نیست را نگو، اصلاً

دستور سکوت داده شده تا حد ممکن کم حرف بزنند مگر آن مواقعی که مسئله هدایت و ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر است، باید سخن بگویند. ولی بطور کلی انسان تمرین کند به اینکه کمتر حرف بزند و آخرین کلمه در اینجا این جمله خیلی جالب است که: آدم عاقل زبانش ورای عقلش است. یعنی وقتی می‌خواهد یک جمله‌ای را بگوید اول فکر می‌کند، تعقل می‌کند و می‌اندیشد بعداً می‌گوید. زبان دنبال عقل است ولی آدم جاهل و نادان عقلش دنبال زبان است یعنی اول همینطور حساب نشده بدون اینکه دقت بکند که این را بگویم یا نگویم اول حرفی را می‌پراند بعدش به فکر می‌افتد که عجب حرف نامناسبی بود. خوب این چهار جمله را امروز داشتیم. انشاءالله امیدوار هستیم هم خودم حفظ کنم و هم شما عزیزان.

اول: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنَ اللَّيُونِ لِأَظْهَرُ فَيْرُكَبُ وَ لِأَضْرَعُ فَيُخَلَبُ»

دوم: «أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعِ»

سوم: «رَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ ضُرَّهُ»

و چهارم: «هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانُهُ»

انشاءالله که خداوند به همه ما توفیق بدهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی